مرور

وطنی تکه‌تکه

• «حالا می‌توانست مستقیم به قرص خورشید نگاه کند که آونگان در خط افق، چون شعله‌ای ارغوانی در میان آب‌ها فرومی‌رفت و لحظه‌ای بعد، کاملا ناپدید می‌شد و تنها خطوطی از پرتوهای افروخته‌اش بر حاشیه آسمان، معلق باقی می‌ماند، که آن‌ها هم در مقابل دیواره‌ای از شهاب‌های نورانی که ابتدا با برقی درخشان به آسمان پرتاب شدند و بعد به خط نقره‌ای خردی بدل گشتند، عقب نشستند. و صحرا شروع شد...». این آغاز داستان «آنچه برایتان مانده است» غسان کنفانی است که با ترجمه رضا عامری توسط نشر افراز منتشر شده است. غسان کنفانی از مهم‌ترین نویسندگان فلسطین و ادبیات عرب است که از سال‌ها پیش در ایران شناخته می‌شد و آثاری از او به فارسی ترجمه شده است. کنفانی در سال ۱۹۳۶ در عکا متولد شد و در ژوئیه ۱۹۷۲ در حادثه‌ای تروریستی که توسط موساد انجام شده بود در بیروت ترور شد.

بسیاری از منتقدان ادبیات عرب معتقدند که اولین رمان فلسطینی به معنای واقعی‌اش، «مردانی در آفتاب» کنفانی است. کنفانی نسبتا نویسنده پرکاری بود و در فرم‌های مختلف ادبی آثاری از او باقی مانده است. در میان آثار او، چندین رمان، سه نمایشنامه و همچنین چند مجموعه‌داستان دیده می‌شود که تعدادی از آنها داستان کودک است. جز نویسندگی، کنفانی به‌عنوان روزنامه‌نگار و سردبیر چند مجله ادبی و سیاسی هم به فعالیت پرداخته بود و به دلیل کارهایش در این عرصه برنده جایزه سازمان بین‌المللی روزنامه‌نگاران شده بود. او همچنین آثاری پژوهشی درباره تاریخ ادبیات فلسطین و نیز کتابی حایز اهمیت درباره ادبیات صهیونیستی نوشته است. از کنفانی تابلوهایی هم به‌جا مانده و به‌این‌ترتیب نقاشی وجهی دیگر از چهره این نویسنده و هنرمند فلسطینی است. جهان داستانی کنفانی اگرچه با مسایل اجتماعی فلسطین و جهان عرب پیوند خورده اما نکته حایز اهمیت در آثار او این است که داستان‌هایش به شعارزدگی درنغلتیده‌اند.

«آنچه برایتان مانده است» از آثار مهم کنفانی است که سبک و شیوه روایتی خاص و قابل‌توجه دارد. رضا عامری در بخشی از پس‌گفتاری که برای این داستان نوشته درباره این موضوع نوشته: «داستان هم از نظر مضمون در دو زمان موازی حرکت می‌کند و هم از نظر نوشتاری با دوگونه خط نوشته می‌شود، هرچند در مفردات زبان و مجاز و تعبیرات مشترک است. کلمات داستان نیز در فضایی میان شعر و نثر زندگی می‌کنند و با هم وحدت نمی‌یابند مگر در عمل... نویسنده داستان را به شیوه تداخل داستان در

آن‌چه برایتان مانده است

غسان کنفانی

ترجمه رضا عامری

نشر افراز

داستان به پیش می‌برد و در حقیقت دو داستان یکی در خانه و دیگری در صحرا به موازات هم می‌گذرند... در ساختار روایی داستان شخصیت‌ها چنان درهم تنیده‌اند که تفکیک‌شان به‌آسانی میسر نیست...». مترجم همچنین به این نکته اشاره می‌کند که کلید فهم این داستان در «روند شکل‌گیری روایتش» نهفته است؛ «طرح یا پلاتی که بسیار استادانه به پیش می‌رود، مدام تکه‌تکه می‌شود و هربار از منظر و پرسپکتیوی تازه به ابژه نگاه می‌شود.»

عامری همچنین مقدمه کوتاهی که خود کنفانی برای این داستانش نوشته را ترجمه کرده که در آن می‌خوانیم: «پنج شخصیت این روایت یعنی حامد و مریم و زکریا و ساعت و صحرا، آنگونه که در ابتدا به نظر می‌رسد، در خط‌های موازی یا متنافر حرکت نمی‌کنند، ولی گاه در خطوط متقاطع چنان با هم پیوند می‌یابند که گویی در کلیت فقط یک مجموعه دوخطی را تشکیل می‌دهند. این به‌هم‌پیوستگی شامل زمان و مکان هم می‌شود، چون به‌نظر نمی‌رسد که اختلاف مشخصی میان مکان‌های دور از هم یا زمان‌های متباین و احیانا بین زمان و مکان‌ها در یک برهه واحد وجود داشته باشد. به مشکل موجود در تعقیب جهان داستانی این‌چنین پیچیده‌ای اعتراف می‌کنم، اما وقتی بخواهیم روایت کنیم و تصمیم نداشته باشیم تا همه‌چیز را یک‌باره بیرون بریزیم و بگوییم، از آن گریزی نیست؛ و به همین علت به پیشنهاد تجربه‌شده‌ای برای تعیین لحظات تقاطع و امتزاج و انتقال، که به‌طور عادت و بی‌مقدمه حادث می‌شود، پناه برده‌ام، یعنی شیوه تغییر حجم حروف در آن نقطه معین. هرچند باید اعتراف کنم، این شیوه بخش مهمی از عمل انتقال را که باید بدون آگاهی و بدون اشاره انجام گیرد، مشکل می‌کند و به‌نظر می‌رسد که الگوی ازپیش‌تعیین‌شده‌ای برای جهان غیرمنظم است، ولی تجارب پیشین از این نوع، ثابت کرده است که از چنین کارکردی گریزی نیست.»

کنفانی در «آنچه برایتان مانده است»، روایتی از جنگ و اشغال فلسطین و مسایل ناشی از آن از جمله بحران‌هایی که اعضای یک خانواده را درگیر می‌کند و از هم جدایشان می‌کند ارائه داده است. حامد و مریم، دو نفر از شخصیت‌های داستان، خواهر و برادری‌اند که بعد از خروج اضطراری از یافا به‌ناچار در غزه ساکن می‌شوند. اشغال فلسطین آن‌ها را از مادرشان که در بخش غربی رود اردن زندگی می‌کند، جدا کرده است.

کنش مقاومت و «باب‌الشمسِ» الیاس خوری*

بازگشت به صفر نوشتار

ماجد تمیمی

در سال ۲۰۱۳ حدود دویست‌وپنجاه کنشگر فلسطینی و حامیان مسئله فلسطین از چند کشور اروپایی سنگ‌بنای روستایی را در زمین‌های اشغال‌شده در کرانه غربی رود اردن گذاشتند. درست در کنار زمین‌هایی که اسرائیل با شهرک‌سازی‌های غیرقانونی سعی در پاکسازی و تغییر ساختار جغرافیایی و هویتی آنها دارد. در زمین‌های معروف به منطقه E1 در شرق شهر قدس روستای تأسیس‌شده به‌دست کنشگران بلافاصله توسط ارتش اسرائیل تخریب شد. تا اینجا شاید مسئله چنان‌که انتظار می‌رود متفاوت و عجیب نباشد جز آن‌که در مقابل شهرک‌سازی‌های غیرقانونی در جایی که طی سال‌های اشغال و تخریب شهرها و روستاهای فلسطینی تعدادی از کنشگران، روستایی ساخته باشند. اما باید دانست این روستا که «باب‌الشمس» نام گرفت، از دل یک رمانی به همین نام بیرون زده است! این رمان اثر نویسنده لبنانی، الیاس خوری است که در سال ۱۹۹۸ منتشر شد و روایت ویرانی روستاها و شهرهای فلسطینی است که در طول سال‌های مبارزه علیه اشغالگری گروه‌های ترور صهیونیستی قبل از تشکیل اسرائیل رخ داده بود و ادعای گزافی نیست اگر بگویم زمانی که روستای باب‌الشمس توسط تعدادی از فعالان تأسیس و در اولین لحظه‌ها تخریب شد پانزده سال داشت و تا امروز حضور واقعی دارد. علاوه‌بر حرکت متن در زمین‌های اشغال‌شده، در سال ۲۰۰۵ متن الیاس خوری بر روی پرده نقره‌ای نقش بست و یسری نصرالله، کارگردان مصری با همکاری شبکه تلویزیونی ARTE فرانسه فیلمی را براساس رمان «باب‌الشمس» ساخت. درواقع رخدادی که از دل کتاب بیرون زده است و پاهایش را روی زمین می‌کوبد در مقابل روسپی‌گری ارتش‌ها و اشغال‌ها مقاومت می‌کند. والتر بنیامین در کتاب «خیابان یک‌طرفه»[1] کتاب و متن را با روسپی مقایسه می‌کند: «کتاب‌ها و روسپی‌ها - به‌ندرت کسی که تصاحب‌شان می‌کند شاهد مرگ‌شان می‌شود. پیش از آن‌که عمرشان سر رسد گم‌وگور می‌شوند.» اسرائیل به‌عنوان یک ضدروایت که از سال ۱۹۴۸ در منطقه بازتولید می‌شود، قدرت مقابله با فروافتادن مرز بین واقعیت و خیال را ندارد، جز آن‌که مثل یک روسپی قبل از مرگش گم‌وگور شود. امروز خاورمیانه در وضعیت سورئال باب‌الشمسی به‌سر می‌برد. مرزهای میان خیال و واقعیت را ویران می‌کند و از مرگی به مرگ دیگری حرکت می‌کند و کسانی که از این وحشت نجات پیدا می‌کنند راویانی خواهند بود که دردهای ازدست‌رفتگان را رستگار خواهند کرد، دردهایی که زمین و زمان جایی برای آن‌ها ندارد و هیولای مهاجرت و تبعید بعضی از آنها را به قعر مدیترانه برده است. روستای «باب‌الشمس» که از رحم رمان الیاس خوری متولد شده است، زمانی که مرگ نمادین‌اش سر می‌رسد برای ادامه حیات به دل متن بازمی‌گردد تا روایت حدودی (مرزی) را از سر بگیرد.

الیاس خوری رمان‌هایش را رمان‌های مرزی نام‌گذاری می‌کند و آن‌ها را امتداد رمان‌ها و قصه‌های غسان کنفانی می‌داند. همان‌طور که در داستانِ «آنچه برایتان مانده است»[2] اثر کنفانی، ما با سه شخصیت محوری مواجه‌ایم و هر کدام نماد وضعیتی هستند که همیشه در حدود و در آستانه بودن/نبودن، یأس/امید، مقاومت/تسلیم، عشق/خیانت‌اند و خط روایت‌شان در حدود این دوگانگی‌ها قرار دارد. روایت بازماندگان و شاهدانی که جنایت را از امر نمادین به امر خیالی پرتاب می‌کنند. به‌گفته آگامبن «شاهد ناظر جنایتی است. آنچه شاهد را از فردی عادی جدا می‌کند حضور در لحظه وقوع جنایت است. شاهد ابتدا سکوت کرده، خیره شده و برای قربانی کاری نکرده است؛ چون شاید خود قربانی بوده. جبری بیرونی او را وادار به سکوت کرده است؛ یا هنگام وقوع جنایت خود در صف جانیان بوده و وقایع را به‌گونه‌ای دیگر دیده است. وضعیت شاهد وضعیتی پیچیده است. می‌تواند معمای فاجعه‌ای را بگشاید و حقیقتی فراموش‌شده و ناگفته و سرکوب‌شده را دوباره به وسط میدان پرتاب کند.»[3] در داستانِ «آن‌چه برایتان مانده است» با گشایش معمای فاجعه‌ها و نکبت‌ها مواجه‌ایم، همان‌طور که در رمان «باب‌الشمس» این وضعیت شالوده روایت خواهد بود. «آنچه برایتان مانده است» روایت نیستی و عدم است. روایت ناگفته‌ها و رنج‌ها و ویرانی‌ها است. روایتی که دنبال باقی‌مانده‌ها است، نه روایت نوستالژی‌ها و حافظه و خاطره‌ها. در آثار کنفانی و خوری با در آستانه‌گی و حدودیّت مواجه‌ایم. «در آنچه برایتان مانده است» ثالوث مقاومت/ روایت/خیانت تا آخر داستان حضور جدی دارد و این ساختار روایی باعث خروج از فضای بسته‌ای می‌شود که با ثنویت‌ها کار می‌کند و شاید با تکیه‌بر این خصوصیت رمان معاصر عرب می‌توان دلیل گشودگی فضای آن را درک کرد. به یک معنا رمان عرب از آغاز با میانجی و دیگری در کنشی دائمی قرار داشت و توانست به‌وسیله میانجی‌گری مقاومت سوژه‌های خود را مسئله‌ساز کند. این مقاومت در وجوه مختلفی در رمان معاصر عربی نمایان می‌شود: گاهی در مقابل استبداد داخلی حاکمان عرب است، همان‌گونه که در آثار عبدالرحمن منیف و طاهر بن جلون و واسینی‌الاعرج ظاهر می‌شود و گاهی خوانش تفکیکی و واسازی تاریخ است در آثار جمال غیطانی و یوسف زیدان.

در داستانِ «آنچه برایتان مانده است»، حامد و خواهرش مریم از یافا تبعید شده‌اند و ناگزیر به زندگی در غزه‌اند و ضلع سوم این مثلث ضلع خیانت است که در شخصیت زکریا متمثل می‌شود، کسی که برای اشغالگران خبرچینی می‌کند و با سوءاستفاده از غیاب حامد به مریم تعرض می‌کند، اما توسط مریم کشته می‌شود. این سه ضلع مقاومت/ روایت/خیانت در مقابل مرگ ایستادگی می‌کنند: ایستادن خارج از مکان و در وضعیتی «حدودی». درواقع کنش مقاومت مانند روایت و خیانت می‌بایست در وضعیت بالقوگی رخ دهد، تا از نیستی و مرگ در امان باشد. دلوز برای تعریف بالقوگی از مارسل پروست کمک می‌گیرد: «واقعی بی‌آن‌که بالفعل شود، و ایده‌آل بی‌آن‌که انتزاعی گردد.»[4] رمان «باب‌الشمس» و به‌تبع آن روستای تاسیس‌شده و به‌طورکلی این وضعیت باب‌الشمسی منطقه واقعی است، بی‌آن‌که در واقعیت ترجمه شود، آرمان و ایده‌آل غیرانتزاعی، ایستادن در مقابل اشغالگری‌ها و کشتارها با وجود عدم توازن وحشت بین طرفین یک ایده‌آل غیرانتزاعی است. در اصل کل حرکت ادبیات مقاومت در منطقه حرکتی است که بر پایه رابطه بالقوه-بالفعل درک می‌شود و نه رابطه ممکن-واقعی، حرکت و تحولی غیردیالکتیکی که در نفی امر ممکن و طرفداری از «فعلیت‌یابی» در مقابل «واقعیت‌یابی» ظاهر می‌شود و در دیمومت (Duration) خویش متحقق می‌شود.

الیاس خوری شاید به این دلیل نوع رمان‌های کنفانی را حدودی می‌داند که در مقابل ادبیات فدایی و خشمگین، نوع دیگری از مقاومت را مطرح می‌کند که در کارهای اولیه کنفانی یعنی «مردانی در آفتاب» ظاهر می‌شوند و رد این نوع از ادبیات را می‌توان در مجموعه «عاشقی از فلسطین» محمود درویش نیز پیدا کرد، یعنی آن نوع نوشتنی که در مقابل مرگ و نیستی وقوع الاهیاتی کلمه را مطرح می‌کند و واقعیتی «مغایر» می‌سازند که با تکیه بر غیریّت همیشه نفی را در آستانه و حدود نگه می‌دارند. در شعرهای محمود درویش نیز این در آستانگی و خروج از ثنویت به‌ویژه در کارهای متاخر او حضور جدی دارد. درویش با خوانشی متفاوت از مسئله هویت و دیگری فصل جدیدی را در ادبیات مقاومت آغاز می‌کند. درواقع آثار متاخر درویش هویت‌خواهی در درون ضدهویت است. یک تعدد و «تفاوت و تکرار» است، تفاوتی بدون نفی، هویتی بدون خودمداری و تکراری برای تکاندن خویش از غبارها و «بازگشت امر همان» است. بازگشتی به لحظه صفر نوشتار که در شعرهای بعد از سال ۲۰۰۰ میلادی نمایان می‌شود؛ از مجموعه‌های «وضعیت محاصره» گرفته تا «دیوارنوشته» و «رد پروانه». شعرهای محمود درویش ساعت بدن خاورمیانه‌اند تا از غیرتاریخی‌بودن خویش آگاه شود و به هستی تاریخی خود بازگردد. به‌قول میخائیل باختین «بدن نیازمند نوعی ساعت است تا از بی‌زمانی خویش آگاه گردد.» اهمیت درویش در یک‌کاسه‌کردن زمان و مکان است، برخلاف دیگر هویت‌خواهان و طبل‌های توخالی ناسیونالیستی که هویت را امری مرتبط با مکان و خاک می‌دانند. درویش در شعرهایش به وضعیت زمان‌مکانی (کرونوپیک) می‌رسد و به انسان عرب بُعد دیگری علاوه بر مکان اضافه می‌کند و آن بُعد زمان است زمانی غیرخطی و غیرروایی که بیشتر نزدیک به مفهوم در- جهان- بودن هایدگری است، یعنی یک حالت «وجودی» شبکه‌ای که با پدیده‌ها در ارتباط زمانی است. درویش مفهومی نو از هویت را در جامعه خویش مطرح می‌کند و آن «هویت به‌مثابه زمان» در مقابل خوانش «ناصری» و قومی از هویت -لااقل در مجموعه‌های یک دهه اخیر عمر خود- مسئله فلسطین برای اولین‌بار عرب‌ها را در مقابل پرسش جدی قرار داد و آن پرسش، پرسشِ هویت است. این مسئله تکانه‌ای بود که از دو چالش قبل از آن یعنی ورود مدرنیته به جهان عرب و وضعیت کولونیالی، که سرآغاز هر دو را می‌توان حمله لویی بناپارت و اشغال قاهره در سال ۱۷۸۹ پس از شش هزار کشته از اهالی مصر دانست. با تکیه‌بر این وضعیت می‌توان فهمید که ورود مدرنیته به شمال آفریقا و جهان عرب با موجی از خشونت و اشغال و فقدان همراه بود و این وضعیت تهی‌شدگی و فقدان باعث ظهور اشکال مختلف مقاومت بود، از جریان‌های اسلام‌گرا در مصر به رهبری محمد عبده و سیدجمال‌الدین افغانی گرفته تا جنبش‌های ضداستعماری معاصر در الجزایر و مبارزان آن از قبیل جمیله بوحیردی، یکی از زنان اسطوره‌ای جبهه آزادی‌بخش الجزایر و کشتار بیش از یک میلیون انسان در الجزایر.

آنچه در تمامی رخدادها از بدو ورود مدرنیته به جهان عرب تاکنون شکل گرفته و اهمیت ویژه‌ای دارد، پذیرش توأم با کنش مقاومت مدرنیته بود. درواقع جهان مدرن وضعیتی را رقم می‌زند که در خارج از آن هیچ نوع کنشی امکان‌پذیر نخواهد بود، از نقد آن گرفته تا بازتعریف هویت. اولین‌بار این زیست مدرن بود که تعریف معینی از مفاهیم هویت، ملت و تاریخ را در مقابل ما گذاشت تا به‌شکلی درون‌ماندگار از دستاوردهای مدرنیته علیه آن استفاده شود. صورت‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی مدرنیته در جوامع جهان سوم با قسمی مقاومت مختلف مواجه شد و در اشکال هنری آن به خلق آثار مهمی منتج شد و در اشکال سیاسی و اقتصادی همیشه با موفقیت همراه نبوده است.

کنش مقاومت در ابعاد مختلف آن را به‌طور دقیق می‌توان در واژه‌ای پیدا کرد که ادوارد سعید در نقد خطاب استعماری و آنچه که بعدها به‌عنوان نظریه پسااستعماری معروف شد، به‌کار می‌برد. واژه «صمود» که از ریشه صَمَدَ به‌معنای ماندگار و ایستا است و با یک وضعیت تکین گره می‌خورد که تناقض‌ها را در دل خود دارد. رحمت/انتقام، مهربانی/ خشم، بخشنده/منتقم. فهم اختلافی و متفاوط مفهوم صمود- مقاومت مهم‌ترین نکته‌ای است که در تعریف کنش مقاومت می‌توان ارائه داد و اگر بخواهیم به‌قسمی رادیکال با مفهوم مقاومت مواجه شویم، می‌توان گفت که مقاومت چهره‌ای تعریف‌ناپذیر دارد و آن زمانی است که در حدود تناقض‌ها به‌سر می‌برد.

رمان «باب‌الشمس»[5] نمود بارز وضعیت صمودِ متن در مقابل واقعیت است. رمان بر پایه حکایت یک فلسطینی است که به‌طور پنهانی از حدود- مرز رد می‌شود. این گذشتن از مرزها در دهه پنجاه و بعد از اشغال فلسطین و آوارگی و مهاجرت اجباری رواج پیدا می‌کند. این از حدود گذشتگی برای خیلی‌ها به قیمت جان‌شان تمام می‌شود، اما برای یکی از شخصیت‌های رمان، یونس اسدی که ازقضا شخصیتی است با ویژگی‌های صمود و مقاومت، وضعیتی متفاوت رقم می‌خورد. در طول سی سال از مرزگذشتگی شکلی از مقاومت دموگرافیک شکل می‌گیرد. کوه‌ها و دشت‌های بین لبنان و الجلیل در فلسطین را پشت سر می‌گذارد تا با همسرش، نبیله در روستای باب‌الشمس ملاقات کند و فرزندان زیادی از آنان متولد می‌شوند. تمام این نوزادان درون متن پا را فراتر از خیال می‌گذارند و بعدها روستای واقعی باب‌الشمس را تأسیس می‌کنند. کودکانی که در حلب و حمص و البوکمال شاهدان عینی ویرانی خاورمیانه امروز هستند. کودکانی که حتی مدیترانه جایی برایشان نداشت و آنها را روی سواحلش انداخت. ایلان و پتره بادکرده‌اش یکی از آنها بود و کودکانی که امروز در قدس شاهدان عینی جنایت‌اند.

«شاهدِ» موردنظر ما، کسی است که تا حد زیادی به «فرشته تاریخ» والتر بنیامین می‌ماند؛ فرشته‌ای که به‌نظر بنیامین باید قسمت‌هایِ فراموش و سرکوب‌شده تاریخ را رستگار سازد.[6] در مقاله «تزهایی درباره فلسفه تاریخ»، والتر بنیامین فرشته‌ای را به‌تصویر می‌کشد که بر فراز ویرانه تاریخ پرواز می‌کند و با چشمانی متعجب به آوار و ویرانه و فجایع خیره شده است، اما توفانی مهیب او را با خود می‌برد و فرصت نجات هر چیزی را از او می‌گیرد. بنیامین این نوشته را از تابلوی «فرشته نو» اثر پل کله الهام گرفته است، که به‌گونه‌ای تمثیل تاریخ انسانی در تفکر انتقادی معاصر تبدیل شده است؛ فرشته‌ای با نگاهی خیره و بدون توان نجات. شاهد تا حد زیادی به این فرشته می‌ماند، فرشته‌ای با نگاهی رو به پس، که می‌خواهد برابر فراموشی بایستد و گذشته را رستگار سازد. می‌توان گفت، «شاهد» به‌نوعی نقش تاریخ را در لحظه یادآوری و وقفه بازی می‌کند. و این همان کاری است که بنیامین از تاریخ می‌خواست؛ وقفه، تأمل و گوش‌دادن به فریادهای گذشته، اما تفاوت شاهد موردنظر ما و فرشته بنیامین این است که شاهد تاریخی زیسته‌شده را روایت می‌کند و سعی در ایجاد روزنه‌های صمود و مقاومت در دل ویرانه‌ها دارد، در حالی که فرشته بنیامین بعد از تلنبار آوار آمده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «خیابان یک‌طرفه»، والتر بنیامین، ترجمه حمید فرازنده، نشر مرکز

۲. «آنچه برایتان مانده است»، غسان کنفانی، ترجمه رضا عامری، نشر افراز

۳. «باقی‌مانده‌های آشویتس» (شاهد و بایگانی)، جورجو آگامبن، ترجمه مجتبی گل‌محمدی، نشر بیدگل

۴. «ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه»، مایکل هارت، ترجمه رضا نجف‌زاده، نشر نی

۵. «باب‌الشمس»، الیاس خوری، دارالآداب للنشر، لبنان

۶. «عروسک و کوتوله: گفتارهایی درباره فلسفه زبان و فلسفه تاریخ»، والتر بنیامین، گزینش و ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، نشر گام‌نو

*** از الیاس خوری دو رمان به‌نام «کوه کوچک» و «سرزمین گم‌شدگان» با ترجمه رضا عامری منتشر شده است، اما رمان باب‌الشمس تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده است.**

پدران و پسران

«در اول سپتامبر ۱۹۶۹، چهارده ماه قبل از اینکه به دنیا بیایم، اتفاقی افتاد که موجب تغییر تاریخ لیبی و زندگی من شد. اکنون، با چشمان ذهنم، آن افسر لیبیایی که پدرمان است را می‌بینیم که ساعت دو بعدازظهر، از میدان سنت‌جیمز عبور می‌کند تا به سمت مکانی برود که آن زمان سفارت لیبی در لندن بود.» این بخشی از کتاب «بازگشت» هشام مطر است که به‌تازگی با ترجمه شبنم سمیعیان توسط نشر کوله‌پشتی به چاپ رسیده است. هشام مطر نویسنده اهل لیبی است که در سال ۱۹۷۰ در نیویورک‌سیتی متولد شد. پدر او در آنجا در سازمان ملل کار می‌کرد و البته در همان دوران کودکی، هشام مطر به‌همراه خانواده‌اش به لیبی برگشت. اما به دلیل وضعیت سیاسی حاکم بر لیبی در دوران حکومت قذافی، خانواده هشام مطر مجبور به ترک کشور شدند و او نیز به‌همراه خانواده‌اش مدتی در قاهره زندگی کرد و سپس به لندن رفت. هشام مطر در لندن بود که پدرش که از مخالفان سیاسی به‌شمار می‌رفت در قاهره ربوده شد و بعد هم معلوم نشد چه بر سر او آمده است. مطر در سال دوهزار رمان «در کشور مردان» را نوشت که اگرچه اولین رمان او به‌شمار می‌رفت اما با استقبال زیادی روبه‌رو شد.

«بازگشت» رمانی است که در سال ۲۰۱۶ نوشته شد و به بازگشت هشام مطر به وطنش مربوط است، بازگشتی به امید یافتن نشانه‌ای از پدر مفقودالاثرش. «پدران، پسران و سرزمین مابینشان»، عنوان فرعی «بازگشت» است. این رمان روایتی است درباره سیاست، تاریخ و همچنین هنر که در آن به سرگذشت ملتی پرداخته شده که تغییرات و بحران‌های زیادی را پشت‌سر گذاشته‌اند و همواره با خشونت ناشی از اعمال قدرت مواجه بوده‌اند. در پشت جلد کتاب، بخشی از معرفی نیویورک‌تایمز از این کتاب آمده که در آن می‌خوانیم: «کتاب بازگشت، از سویی یک داستان معمایی مهیج است درباره نویسنده‌ای که می‌خواهد از سرنوشت پدرش که سال‌هاست اسیر چنگال حکومت ظالمانه و دیکتاتوری معمر قذافی‌ست، سر دربیاورد. از سوی دیگر، تلاش پسری است برای روبه‌رو شدن با روح پدری که با غیابش، در نیم بیشتر عمر خود او حضور داشته است.» هشام مطر از جمله نویسندگان عرب است که امروز شهرتی جهانی دارد و رمان «بازگشت» او در سال ۲۰۱۷ برنده جایزه پولیتزر شد. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «در این روزهایی که در بنغازی سپری می‌شوند، اغلب اوقات یک دل‌بستگی عجیب نسبت به آجدابیا در خودم احساس می‌کنم. هرگز وقتی کودک بودم چنین احساسی نداشتم. این احساس در طول سال‌ها در من رشد کرده بود و حالا دیگر اشتیاقم نسبت به طرابلس - جایی که در آن زندگی و کودکی‌ام را سپری کرده بودم- و همچنین بنغازی - جایی که با برادرم تابستان‌ها را در آنجا همراه با بچه‌های فامیل سپری می‌کردیم- کم شده بود و دل‌تنگ آجدابیا بودم؛ همان شهر ساده و بی‌آلایشی که وقتی بچه بودم هرگز آن را دوست نداشتم.»

بازگشت

(پدران، پسران و سرزمین مابینشان) هشام مطر

ترجمه شبنم سمیعیان

نشر کتاب کوله‌پشتی

نگاه

داستان انحطاط مصر

• «آوریل، ماه غبار و دروغ، اتاق دراز با سقف بلندش مخزن اندوه‌بار دودهای سیگار است. پرونده‌ها روی رف قفسه‌ها از آرامش مرگ سرشارند و چقدر مایه‌ی خرسندی است وقتی ظاهرِ جدیِ کارمندی را می‌بینیم که مشغول کاری بیهوده است: ثبت در دفتر نامه‌های صادره و وارده و بایگانی در پرونده‌ها. مورچه و سوسک و عنکبوت و رایحه‌ی غباری که از پنجره‌های بسته به داخل نفوذ می‌کند...» این سطرهایی است از رمان «وراجی روی نیل» نوشته نجیب محفوظ، نویسنده مصری برنده جایزه نوبل، که اخیرا با ترجمه رضا عامری در نشر افراز تجدید چاپ شده است. از همین سطرهای آغازین رمان پیداست که با رمانی درباره ادبار و فرسودگی و انحطاط مواجهیم و با طنزی تلخ و انتقادی. «وراجی روی نیل» چنانکه در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی آن آمده، از محبوب‌ترین رمان‌های نجیب محفوظ است و فیلمی هم براساس آن ساخته شده است. نجیب محفوظ در این رمان با نگاهی انتقادی انحطاط جامعه مصر را تصویر کرده است و همین امر باعث شد که این رمان و فیلمی که براساس آن ساخته شد در زمان ریاست‌جمهوری انورسادات توسط او توقیف شود. نجیب محفوظ از آن دست نویسندگانی است که نگاهی تیزبین به جامعه و مردم کشورش داشت، ادبیات کلاسیک غرب و همچنین ادبیات مدرن را خوب می‌شناخت و به آن اشراف داشت که تاثیر این شناخت و اشراف را در آثار او به خوبی می‌بینیم. او نویسنده‌ای است که سنت رئالیسم بزرگ قرن نوزدهم اروپا را به خوبی جذب کرده است و آن را با آن‌چه از دستاوردهای ادبیات مدرن به او رسیده به خوبی آمیخته و ادبیاتی پدید آورده است که در عین ریشه‌داشتن در فرهنگ و تاریخ و اجتماعی که خود او در آن زیسته و آن را لمس و تا مغز استخوان تجربه کرده، جهانی هم هست و برای مخاطبی بیرون از جهان عرب نیز حرفی برای گفتن دارد. تاریخ سیاسی مصر در آثار نجیب محفوظ اغلب به صورت‌های مختلف، چه به صورت مستقیم و چه در شکل‌های تمثیلی، احضار می‌شود. همچنین چنانکه در پشت جلد ترجمه فارسی «وراجی روی نیل» در معرفی نجیب محفوظ آمده «او را در کنار توفیق‌الحکیم، یکی از نخستین نویسندگان معاصر ادبیات عرب می‌دانند که به مضامین اگزیستانسیالیستی پرداخت.» از نجیب محفوظ سی‌وچهار رمان، بیش از سیصدوپنجاه داستان کوتاه، ده‌ها فیلمنامه

وراجی روی نیل

نجیب محفوظ

ترجمه رضا عامری

نشر افراز

و پنج نمایشنامه به جا مانده است. «کوچه مدق»، «راه»، «دزد و سگ‌ها» و مجموعه داستان «خواب» از جمله آثاری است که از او به فارسی ترجمه شده است. «وراجی روی نیل» رمانی است در ۱۸ فصل. آن‌چه در ادامه می‌خوانید سطرهایی دیگر است از اوایل این رمان: «مدیر امور اداری از انیس پرسید: گزارش رو تموم کردی؟

و او وارفته و بی‌حال جواب داد: فرستادم برای مدیر کل.

مدیر نگاه نافذی به او انداخت که انعکاسش از پشت عینک قطورش چون پرتو بلورین و محکمی به او برخورد کرد. آیا باز هم با این تبسم ابلهانه و بی‌دلیل او را به دام انداخته است؟! اما ساختن چنین تُرهات سخیفی در آوریل، ماه غبار و دروغ، اجتناب‌ناپذیر است. حرکت عجیبی پیکر مدیر امور اداری را درگرفت، حرکتی شامل همه‌ی اعضایی که از پشت میزش پیدا بودند، حرکتی مواج و کُند اما کاملا مشخص و قاطع. هیکلش کم‌کم متورم شد و باد کرد. ورم از سینه تا گردن و از سر تا صورتش امتداد یافت. انیس زکی با چشمانی بهت‌زده به رئیس نگاه می‌کرد، ورم از سینه‌ی او شروع شد و حجم گرفت و تا گردن و سرش بالا رفت، طوری که همه‌ی خطوط سر و صورتش محو شدند و درنهایت از مدیر، توپ گوشتیِ بزرگی به‌جا ماند، اما انگار وزنش به‌شکلی عجیب کم شد؛ مثل توپی، ابتدا آرام‌آرام و بعد با سرعت‌گرفتن تدریجی، بالا رفت تا چون بالونی پرواز کرد و لرزلرزان به سقف چسبید.

مدیر پرسید: چرا به سقف خیره شدی انیس؟

آه، باز هم در نشئگی به دامش انداخته. چشم‌ها با مسخرگی و شفقت به او دوخته شدند. سرها به نشانه‌ی موافقت با ترحم و نیک‌نظری مدیر، بالا و پایین رفتند؛ پس باید که ستارگان آسمان هم درباره‌اش شهادت دهند. حتی پشه‌ها و قورباغه‌ها کریمانه‌تر و مودب‌تر با او برخورد می‌کنند؛ اما ارادت مار خط منخالی به او حتی از ملکه‌ی قدیم مصر بیشتر است و شما هم ای دوستان من در تنهایی هیچ خیری متصور نیست و تا ما درد را حس نکنیم این را نمی‌فهمیم. به قول آن دوستم که گفت: اگه می‌خوای بیا توی قایقمون زندگی کن؛ اجاره هم نمی‌خواد بدی؛ کافیه بساطمون رو ردیف کنی، همین.

و با اراده‌ای ناگهانی شروع به نوشتن گزارش‌ها کرد...».